

چالش‌ها و راه‌کارهای حقوقی فرا روی تحقق حقوق بشر در

افغانستان

نگارنده: دکتر سید حسین حسینی*

چکیده

تحقق حقوق بشر در افغانستان، با چالش‌ها و موانع مختلفی روبه‌رو است، که در این بین، وضعیت حقوق بشری زنان نگران‌کننده است و نقض گسترده حقوق زنان و خشونت علیه آنان در این کشور، هرروز به شکلی رخ می‌دهد؛ یکی دیگر از چالش‌های مهم، ضعف حاکمیت قانون در این کشور می‌باشد، که به دنبال تحولات بنیادی آغاز دهه ۱۳۸۰ مطرح شده است. جامعه افغانستان با فرهنگ حاکمیت قانون آشنا نیست و اشخاص با قرار گرفتن در موقعیت‌های مختلف، تصور می‌کنند از همه بندها آزادند و به ملاحظه مقام و موقعیت آن‌هاست نه آن‌ها در خدمت قانون. در مورد حقوق بشردوستانه نیز این نکته حائز اهمیت است، که تاریخ افغانستان شاهد جنگ‌های متعدد داخلی میان قبایل، اقوام و گروه‌های ذی‌نفع در این کشور و جنگ‌های خارجی با کشورهای هم‌سایه می‌باشد، که در اثر این جنگ‌ها بسیاری از حقوق بشری افراد مورد تجاوز و نقض سریع قرار گرفته است.

پرسش این تحقیق، درباره چالش‌ها و موانع حقوقی در راه رسیدن حقوق بشر در افغانستان می‌باشد. در این تحقیق از ابزار کتابخانه‌یی به گونه توصیفی - تحلیلی سود جسته شده است. یافته‌های نگارنده این واقعیت را بر ملا می‌کند، که موانع و چالش‌های فراوانی در راه تحقق حقوق بشر در افغانستان وجود دارد؛ از جمله خشونت خانوادگی، خشونت فیزیکی و خشونت روانی علیه زنان، قانون‌گریزی، ناامنی‌ها و جنگ‌های خانمان‌سوز در برهه‌های مختلف در این کشور می‌باشد.

واژه‌گان کلیدی: حقوق بشر، حقوق زنان، حاکمیت قانون، حقوق

بشردوستانه، جنگ‌های داخلی، افغانستان و خشونت.

* عضو هیئت علمی پوهنچی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون غالب هرات

مقدمه

هدف حقوق بین الملل بشردوستانه و حقوق بشر، حمایت از کرامت و حیثیت انسانی است. البته با این تفاوت که حقوق بین الملل بشردوستانه تنها در زمان مخاصمات مسلحانه قابل اعمال است؛ حال آن که حقوق بشر به طور مستمر و مداوم در هر زمان و شرایطی قابلیت اعمال دارد. با پذیرش این که حقوق بشر در هر وضعیت و شرایطی قابل اعمال است؛ می توان استدلال برخی از دولت ها، که ادعا می نمایند به دلیل نپیوستن به کنوانسیون های چهارگانه ژنو، یا پروتوکول های آن، الزامی به رعایت حقوق بشردوستانه ندارند رد نمود و در پاسخ به ادعاهای آن ها باید اظهار داشت، که بسیاری از قواعد حقوق بین الملل بشردوستانه از حقوق بشر نشأت گرفته اند و ماهیتی ذاتی دارند (مانند سلب خودسرانه حیات)؛ بنابراین، در برابر همه دولت ها قابلیت استناد دارند و اما مهم تر این که حقوق بشر قابلیت اعمال خود را در وضعیت مخاصمات مسلحانه نیز از دست نمی دهد و حتا برخی از حق های بشری (به طور مثال منع شکنجه، اعدام های خودسرانه، برابری در مقابل قانون، سلب خودسرانه حیات) به دلیل ماهیتی که دارند در هیچ شرایطی نباید نقض شوند.

غیرنظامیان در حملات و جنگ های داخلی متحمل جراحات، تخریب ملکیت، تلفات معیشتی، بی جاشدن و قطع دسترسی به معارف، مراقبت صحتی و دیگر خدمات اولیه شدند؛ به گونه مثال، بعضی از افراد غیرنظامی در نتیجه تبادل آتش و یا هم در اثر مواد منفجره از بین رفته اند. اکثر تلفات غیرنظامی در جنوب کشور رخ داده؛ اما از مناطق جنوب شرقی، شرق، مرکزی و غرب کشور نیز تلفات زیادی گزارش شده است.

نقض حقوق بشر زمانی رخ می دهد، که توسط دولت و یا نهاد غیردولتی برخی از افراد مورد سوءاستفاده قرار بگیرند، یا حقوق اساسی (از جمله حقوق مدنی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) آن ها انکار و نادیده گرفته شود، و یا هنگامی که هر دولت یا نهاد غیردولتی بخشی از پیمان میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و یا دیگر حقوق بین المللی و حقوق بشردوستانه را در مورد برخی از افراد رعایت نکند؛ لذا در سازمان ملل متحد شورایی تعیین شده است تحت عنوان شورای امنیت، که تنها شورا و تریبونی است که در این گونه موارد تصمیم گیری می کند؛ چنان که مطابق ماده ۳۹ منشور سازمان ملل متحد، «شورای امنیت وجود هر گونه تهدید علیه صلح، نقض صلح، یا عمل تجاوز را احراز و توصیه هایی خواهد نمود یا تصمیم خواهد گرفت، که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین المللی به چه اقداماتی بر طبق مواد ۴۱ و ۴۲ باید مبادرت شود» (CUN; 1945: Article 39).

اهمیت و ضرورت این تحقیق از آن جهت است، که ما هرروز شاهد نقض حقوق بشر در حوزه‌های مختلف در افغانستان هستیم، شناخت و آشنایی دربارهٔ این چالش‌ها و مشکلات، راه بیرون‌رفت را تسهیل می‌کند.

اهداف این تحقیق شناخت چالش‌ها و راه‌کارهای حقوقی حقوق بشر در افغانستان و نیز آشنایی دربارهٔ موانع تحقق حقوق زنان در افغانستان و چالش‌های ناامنی‌ها و جنگ‌ها در این کشور است. پرسش اصلی تحقیق، دربارهٔ چالش‌ها و موانع حقوقی در راه رسیدن حقوق بشر در افغانستان می‌باشد. پرسش‌های فرعی از این قبیل است: چه موانعی برای تحقق واقعی حقوق زنان در افغانستان وجود دارد؟ برای رسیدن به حاکمیت قانون در کشور با چه مشکلاتی مواجه‌ایم؟ عوامل چالش‌های ناامنی و جنگ‌ها در افغانستان چه می‌تواند باشد؟

در ارتباط به پیشینهٔ پژوهش حاضر باید متذکر شد، که چنین تحقیق مستقلاً اجرا نگردیده است و این تحقیق، با این عنوان، نخستین پژوهشی است که در این موضوع به نگارش درمی‌آید؛ با آن‌هم ضمنی در بعضی از کتاب‌ها و رساله‌ها، پیرامون این مسأله سخن گفته شده است؛ اما آن‌چه این تحقیق را متمایز می‌کند، پرداختن به چالش‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه در افغانستان و راه‌کارهای بیرون‌رفت از این چالش‌ها در این کشور می‌باشد. این تحقیق با استفاده از ابزار کتاب‌خانه‌یی و روش توصیفی - تحلیلی تنظیم گردیده است. یافته‌های تحقیق این واقعیت را برملا می‌کند، که موانع و چالش‌های فراوانی در راه تحقق حقوق بشر در افغانستان وجود دارد؛ از جمله خشونت خانوادگی، خشونت فیزیکی و خشونت روانی علیه زنان، قانون‌گریزی، ناامنی‌ها و جنگ‌های خانمان‌سوز در برهه‌های مختلف در این کشور می‌باشد.

۱. نقض قواعد حقوق بشری

مهم‌ترین ابعاد نقض حقوق بشر را می‌توان در حوزهٔ حقوق زنان و حقوق کودکان مشاهده کرد. نقض حقوق بشر حداقل در دورهٔ تاریخی چهل سالهٔ گذشته، یکی از دردناک‌ترین چالش‌های اجتماعی بوده است. با کودتای هفت ثور ۱۳۵۷، جنایت‌های سازمان‌یافته و هم‌چنان جنایت‌های جنگی به‌طور گستردهٔ آن شیوع یافت. شهروندان افغانستان زیر نام‌های مختلف به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. زندان‌ها پُر از زندانی‌های سیاسی شد. حقوق بشر و حقوق شهروندی اصلاً وجود نداشت؛ پس از سقوط حکومت دکتور نجیب‌الله و پیروزی مجاهدین (۸ ثور ۱۳۷۱)، بازهم نقض حقوق بشر، این‌بار در حجم گسترده و وحشت‌ناک‌تری شکل گرفت، دور دوم مهاجرت مردم افغانستان به مناطق امن یا خارج از کشور آغاز گردید و شهر کابل، که در طول دورهٔ حکومت به‌اصطلاح کمونیستی نسبتاً سالم مانده بود، تبدیل به ویرانه شد.

با سقوط طالبان و شکل‌گیری حکومتی مبتنی بر اصول دموکراتیک و حقوق بشر، توقع می‌رفت دولت برای التیام زخم‌های مردم افغانستان حداقل افرادی را که در جنایت‌های جنگی دست کامل داشتند، معرفی کند؛ ولی این صورت نگرفت؛ هم‌چنان ناقضان حقوق بشر با خیال راحت در افغانستان زنده‌گی می‌کنند و تعدادی نیز هنوز بر مردم حکم می‌رانند. در کنار آن اشکال دیگر نقض حقوق بشر به‌طور گسترده در افغانستان هنوز هم صورت می‌گیرد.

۱-۱. خشونت علیه زنان

حقوق بشر و آزادی‌های اساسی باید جزء حقوق طبیعی انسان‌ها باشد؛ اما در سراسر جهان، کشورهایی هستند که حقوق بشر زنان در آن‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود. افزون بر این، زنان اغلب قربانی موارد نقض حقوق بشر هستند. حقوق بشر زنان هنگامی نقض می‌شود که نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌هایی که بر زنده‌گی شان تأثیر می‌گذارند مشارکت کنند.

زنان در سرتاسر جهان به دلایل گوناگون مورد خشونت قرار می‌گیرند. عامل اصلی خشونت علیه زنان، تسلط مردان بر سرنوشت زنان و اعمال قدرت مردان بر اساس ساختار نابرابر اجتماعی و فرهنگ و ارزش‌های مردسالارانه می‌باشد. براساس ارزش‌های فرهنگ و آموزه‌های مردسالارانه، به زنان به‌عنوان جنس دوم و پایین‌تر از مردان نگاه می‌شود. این تلقی باعث می‌شود که خشونت علیه زنان مشروعیت یابد و توجیه شود.

۲۵ نوامبر، از سوی سازمان ملل متحد به خاطر نکوهش خشونت علیه زنان به‌عنوان «روز جهانی محو خشونت علیه زنان» نام‌گذاری شده است، تا در این روز خشونت علیه زنان به بحث گرفته شود و عوامل زمینه‌هایی که باعث خشونت علیه زنان می‌شوند، موردبررسی قرار گیرند، یا حداقل در این روز به زنان خشونت اعمال نشود. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، حقوق زیر را برای زنان بدون تبعیض مورد حمایت قرار داده است:

۱. حمایت در برابر قانون بدون تبعیض؛
۲. دسترسی به تعلیم و تربیه؛
۳. دسترسی به تأمین خدمات اجتماعی؛
۴. دسترسی به عدالت در محاکم؛
۵. دسترسی در تشکیل خانواده؛
۶. دسترسی در حفظ تابعیت و نام خانوادگی

(Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination Against women, UN, G. A Res. 34/180 of 18 Dec. 1979, Article2).

کلیه موارد فوق، برای زنان افغانستان، به‌خصوص در مناطق روستایی و غیر شهری قابل نقض بوده است.

در اعلامیه سازمان ملل متحد درباره رفع خشونت علیه زنان (۱۳۹۳)، مفهوم خشونت علیه زنان به‌عنوان «هرگونه عمل خشونت‌آمیز مبتنی بر جنسیت تعریف شده است، که به صدمه یا رنج فیزیکی، جنسیتی یا روانی زنان منتج می‌شود، یا این که احتمال منتج‌شدن در آن می‌رود؛ ازجمله تهدید به چنین اعمالی، محرومیت قهری یا خودسرانه از آزادی، خواه در ملاء عام یا در زنده‌گی خصوصی رخ دهد» (ماده ۱).

از عمل‌کرد ارگان‌های ناظر مبتنی بر معاهده، کمیته رفع تبعیض علیه زنان به‌طور خاص در توجه به خشونت مبتنی بر جنسیت فعال بوده است. در توصیه عمومی شماره ۱۹، خشونت علیه زنان طبق ماده ۱ به‌عنوان تبعیض علیه زنان تعریف می‌شود، که بدان وسیله تضمین می‌کند، که خشونت مبتنی بر جنسیت در نبود مقررۀ صریح، در حوزه عهدنامه قرار گیرد. از این گذشته، کمیته خشونت علیه زنان را تحت مواد ۵ (کلیشه‌سازی)، ۶ (قاچاق)، ۱۰ (آموزش)، ۱۱ (استخدام)، ۱۲ (بهداشت)، ۱۴ (زنان روستایی)، ۱۶ (روابط خانوادگی) مورد بحث قرار می‌دهد.

به‌منظور مبارزه با خشونت مبتنی بر جنسیت از دولت‌ها خواسته‌شده که شیوۀ تضمینی مناسبی ازجمله ضمانت اجرای کیفری، مقررات خسارت مدنی، هم‌چنین حمایت مقتضی و خدمات حمایتی برای قربانیان مؤنث از قبیل فراهم‌آوردن مکان‌های امن، مشاوره و توان‌بخشی اتخاذ نمایند.

کمیته رفع تبعیض نژادی در توصیه‌نامه عمومی شماره ۱۵ (۲۰۰۰م) اشکال تبعیض نژادی را تعریف می‌کند، که شامل خشونت علیه زنان، خشونت جنسی علیه اعضای مؤنث گروه‌های نژادی یا قومی خاص در بازداشت یا در خلال درگیری مسلحانه یا عقیم‌کردن قهری زنان بومی است.

موضوع آزار جنسی نیز، موضوع قابل بررسی در منشور اجتماعی اروپا قرار گرفته است. کمیته اروپایی حقوق اجتماعی بیان نموده که آزار جنسی، شکلی از تبعیض در استخدام است، که باید در پرتو ماده (۲) منشور رفع شود. در منشور اجتماعی اروپا اصلاحی ۱۹۹۶، جلوگیری و حمایت از آزار جنسی به‌صراحت در ماده ۲۶ ذکر گردیده است (ایده، کراوزه و روساس؛ ۱۳۹۰: ۳۴۵).

یکی از انواع خشونت‌ها علیه زنان، خشونت خانوادگی است. خشونت خانوادگی در محیط خانه، که اساساً باید یک محیط امن و آرام باشد اتفاق می‌افتد و عامل خشونت نیز یکی از اعضای خانواده زن است. خشونت خانوادگی شامل خشونت‌های فیزیکی و رفتاری می‌شود. ضرب و شتم، تجاوز و

دشنام‌دادن و بدرفتاری، بددادن، ازدواج اجباری و انزوای اجباری، از رایج‌ترین مورد‌های خشونت خانواده‌گی علیه زنان در افغانستان است.

در افغانستان آن‌چه بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته است، خشونت فیزیکی علیه زنان بوده است، تحقیق‌های آماری نیز اغلب اوقات خشونت‌های فیزیکی علیه زنان را بررسی کرده است؛ اما خشونت روانی علیه زنان در جامعه و خانواده‌های افغانستان فراگیرتر از خشونت فیزیکی است. دشنام‌دادن، تحقیر کردن، کم‌مهری و بی‌توجهی به زنان و دختران در اکثریت خانواده‌های افغانستان وجود دارد، خشونت‌های کلامی علیه زنان از درون خانواده به جامعه سرایت کرده است و اکنون در خیابان‌ها و اماکن عمومی زنان هم‌واره با خشونت‌های کلامی و دشنام‌های رکیک جنسی مواجه می‌شوند.

زنان در برابر قانون از نگاه نوشتاری در متن قانون با مردان یک‌سان تلقی شده‌اند؛ اما رسم‌ورواج‌های بومی مسلط بر محیط خانواده‌گی و حوزه زنده‌گی تبعیض را به ایشان نشان می‌دهد. زنان افغانستان، چنان‌که باید، به تعلیم و تربیه دسترسی ندارند. به خدمات تأمین اجتماعی، چنان‌که باید، دسترسی ندارند؛ در تعیین ازدواج و سایر آزادی‌های مدنی نقشی ندارند، که موارد فوق‌الذکر بنا بر مسلط‌بودن وضعیت بومی در جامعه، چالش‌هایی را در عدم اجرای حقوق بشری زنان به‌وجود آورده است.

شکنج به هر نوع و قسم آن، اعم از قید و حبس، محروم‌نمودن از آزادی، ضرب‌وجرح و ... در تضاد با موازین حقوق بشر قرار دارد، که متأسفانه زنان افغانستان به هر شکل آن مورد شکنج و خشونت قرار می‌گیرند؛ حتا از آزادی زنده‌گی نمودن که حق هر انسان در هر جنس و در هر حوزه است، محروم می‌شوند، که بازهم برمی‌گردد به نوع فرهنگ مسلط بر جامعه، که به تبعیت از عنعنات و رسم و رواج‌های بومی مسلط بر جامعه نشأت می‌گیرد.

زنان از خانه تا اجتماع با گونه‌های مختلفی از خشونت مواجه‌اند. قتل، تجاوز، ضرب‌وجرح، محاکمه صحرائی و مجازات خودسرانه و خلاف کرامت انسانی، توهین، محرومیت از میراث، ازدواج‌های اجباری و غیره، از رایج‌ترین انواع خشونت است، که در قبال زنان و دختران روا داشته می‌شود؛ اما این خشونت‌ها زمانی دردناک‌تر می‌شود که عاملان و مرتکبان آن، به‌صورت قاطعانه مورد پیگرد قانونی و مجازات قرار نمی‌گیرند؛ بل که معافیت حاصل می‌کنند؛ به‌گونه مثال، درشش ماه اول سال ۱۳۹۴ شمسی، ۱۹۰ مورد قتل زنان و دختران در دفاتر حوزه‌وی و ولایتی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان ثبت و رسیده‌گی شده و از این میان، صرفاً عاملان ۵۱ قضیه قتل دست‌گیر گردیده‌اند. این آمار نشان می‌دهد که فرهنگ معافیت از مجازات، زمینه‌های تداوم و تبارز خشونت را فراهم ساخته و باعث تکرار جرایم می‌گردد (سمر؛ ۱۳۹۴: ۹/۲۱).

حکومت علی‌رغم ضمانت‌های تصریح‌یافته در قانون اساسی و تکالیف بین‌المللی‌اش، نتوانسته است حقوق زنان را به‌طور درست مورد محافظت قرار دهد؛ باوجودی که زنان پیش‌رفت‌های مهمی در عرصهٔ معارف، اشتغال و مشارکت سیاسی در طی مهر و موم‌های بعد از رژیم طالبان داشته‌اند، آن‌ها پیوسته با برخوردها و روش‌های تبعیض‌آمیز مواجه‌اند. یکی از موارد خاص نگرانی عبارت از تاریخ‌چهٔ طولانی خشونت علیه زنان و دختران است، که در زنده‌گی شخصی و اجتماعی آنان تأثیر می‌گذارد. این خشونت گسترده بوده و عمیقاً در ارزش‌های دینی و سنتی جامعهٔ افغانی ریشه داشته، که موقف درجه‌دوم زنان را در نتیجه تبعیض سامان‌مند نهادینه می‌سازد. این خشونت در بین خانواده و اجتماع، در بین گروه‌های سنتی و رهبری مذهبی و هم‌چنان نظام رسمی و غیررسمی و عدلی مورد چشم‌پوشی قرار می‌گیرد. مشقت زنان با بی‌قانونی روبه افزایش که قسماً به فضای فراگیر معافیت نسبت داده شده، می‌تواند تشدید یابد.

خشونت علیه زنان و روش‌های سنتی زیان‌بار در اشکال مختلف چون تجاوز جنسی (قتل‌های ناموسی)، ازدواج قبل از وقت و اجباری، سوءاستفاده جنسی در زندان. بسیاری از خشونت‌ها در بین خانواده صورت می‌گیرد؛ باوجود آن‌هم معامله‌گران محلی قدرت، نظام عدلی رسمی و سنتی، پولیس و مسوولان زندان‌ها نیز به نوبهٔ خویش نقشی را در راستای تحمیل کنترل جامعه بالای زنان و چشم‌پوشی از هم‌چون خشونت‌ها ایفا می‌نمایند. تجاوز جنسی علیه زنان و کودکان بنابر گزارشات در این زمینه پنهان نگه‌داشته شده؛ اما وسعت آن‌هم به‌طور گسترده باقی است. اکثریت مرتکبان بدون مجازات رها می‌گردند؛ باوجود آن، علایم تمایل رو به افزایش از سوی قربانیان جهت گزارش موارد تجاوز جنسی و تحقیق و مورد پیگرد قانونی بعضی از این قضایا از سوی مقامات وجود دارد؛ پس از چندی مطابق فرمان عفو عمومی رئیس‌جمهور در سال ۲۰۰۸ مرتکبان جنایات خشونت‌آمیز علیه زنان رها گردیدند و مورد بازپرسی قرار نگرفتند.

تهدیدها و ارباب علیه زنان در حیات اجتماعی یا کار خارج از خانه نیز افزایش فراوانی نموده است. اکثر فرصت‌های کاری برای زنان در حکومت و سازمان‌های بین‌المللی پیدا می‌شود، که به‌طور فزاینده‌یی از سوی عناصر مخالف حکومت و تاحدی از سوی خانواده‌ها، جوامع و هم‌کاران ذکور آنان مورد هدف قرار می‌گیرند. نماینده‌گان ریاست‌های امور زنان، اعضای شورای ملی، سنا و شوراهای ولایتی، حقوق‌دانان و خبرنگاران و زنانی که در سازمان‌های غیردولتی داخلی و خارجی کار می‌نمایند همه از اذیت، همراه تهدید به مرگ از طریق مدرسه و تلیفون گزارش داده‌اند؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد عناصر مخالف مسلح، مسوولیت عمده، هم‌چون حملات را به عهده‌دارند؛ اما همیشه واضح نیست که آیا زنان مشخصاً هدف این حملات قرار می‌گیرند یا این که این حملات بخشی از کمپاین عمومی ارباب علیه آن‌هایی می‌باشد که برای حکومت و جامعهٔ جهانی کار می‌نمایند و یا طرف‌دار

حقوق زنان اند. بسیاری از زنان در حیات اجتماعی و ادار گردیدند تا فعالیت‌های شان را محدود یا وظایف شان را ترک گویند؛ زیرا اعتماد کافی نداشتند، که آیا مقامات توان یا تمایل فراهم نمودن محافظت ایشان را دارند یا خیر؟

وضعیت حقوق بشری زنان در افغانستان نگران کننده است و نقض گسترده حقوق زنان و خشونت علیه زنان در این کشور به عوامل مختلف اجتماعی بسته گی دارد. ساختار اجتماعی مردانه، فرهنگ و ارزش‌های مردسالارانه، که زن را ناتوان و عاجز تلقی می کنند و ذهنیت بدبینانه‌یی که نسبت به زنان در آموزه‌ها وجود دارد، نظام حقوقی و قضایی بیمار، وجود نارسایی و ضعف در ارگان پولیس که باعث اعمال خشونت و سوءاستفاده اخلاقی و جنسی از زنانی که شکایت می کنند و در بازداشت پولیس قرار می گیرند، سطح پایین دانش عمومی زنان، وابسته گی اقتصادی زنان به مردان و فرهنگ معافیت از جمله عوامل افزایش خشونت علیه زنان در افغانستان می باشد.

علاوه بر این عوامل، آن چه خشونت‌ها را در برابر زنان افزایش داده است، عدم رسیده گی قضایی و بازداشت مجرمان از سوی دولت می باشد. موارد زیادی را سراغ داریم که حتا شکایت‌هایی از خشونت علیه زنان از سوی زنان قربانی به ثبت رسیده و برای دادخواهی آن‌ها هیچ گونه اقدام عملی توسط نهادهای قانون صورت نگرفته است. تنها موردی که به طور جدی نهادهای عدلی و قضایی در مورد آن اقدام کردند، پرونده تجاوز گروهی در ولسوالی پغمان ولایت کابل بود، که آن هم بر اثر فشارهای عمومی مورد توجه ارگان‌های امنیتی و قضایی قرار گرفت و پرونده قضایی تکمیل و مجرمان اعدام شدند.

تدابیر پیش گیرانه قانون منع خشونت علیه زن از قرار ذیل است:

قانون مورد بحث، اولین قانونی است که به روی کرد پیش گیری و اقدامات غیر قهرآمیز برای جلوگیری از رخداد خشونت پرداخته است. این اقدامات دارای دو گونه بازخورد «واکنش مدار» و «کنش گر» استند. در رابطه با اقدامات پیش گیرانه و غیر قهرآمیز واکنش مدار، در این قانون آمده است:

- ۱- مجنی علیه‌های خشونت، خود یا اقارب وی می توانند به ادارات پولیس و محاکم یا سایر مراجع ذی ربط به طور کتبی شکایت نمایند؛ ۲- ادارات مندرج بند ۱ این ماده مکلفاند، شکایات واصله را ثبت و مطابق احکام قانون آن را رسیده گی کرده و وزارت امور زنان را به طور کتبی مطلع سازد؛ ۳- وزارت امور زنان مکلف است بعد از کسب اطلاع کتبی و یا شکایت مستقیم مجنی علیه‌های خشونت یا اقارب اش جهت تأمین ارتباط با مجنی علیه‌های خشونت، تدابیر لازم را اتخاذ نماید؛ ۴- سارنوالی (دادستانی) و محکمه مکلفاند قضیه خشونت را در اولویت قرار داده و در اسرع وقت رسیده گی نمایند. ۵- مسؤولان مراجع مندرج بند ۱ این ماده مکلفاند حین رسیده گی شکایت

واصله، طرز العمل سلوک خاص را که بدین منظور از طرف کمیسیون منع خشونت وضع می‌شود رعایت نماید (قانون منع خشونت علیه زن افغانستان؛ ۱۳۸۸: ماده ۷).

این قانون در راستای بزه‌دیده‌شناسی حمایتی با تکیه به اقدام‌های پیش‌گیرانه (بزه‌دیده‌شناسی حمایتی کنش‌گر) تدابیر مشخص عملی را در دستور کار برخی وزارت‌خانه‌ها قرار می‌دهد، که در ذیل این وزارت‌خانه‌ها به بحث گرفته می‌شود.

وزارت امور زنان به‌عنوان وزارت‌خانه‌یی که فلسفه وجود آن ایجاد سیاست‌های مفید و مؤثر برای پیش‌برد امور زنان و توسعه حقوق و جای‌گاه شایسته زنان است، می‌تواند بیش‌ترین نقش را در این ارتباط داشته باشد؛ به همین دلیل در این قانون برای این وزارت تکالیف مشخص در نظر گرفته است. وزارت‌خانه مذکور مکلف است تا «انسجام فعالیت‌های اداره‌های دولتی و غیردولتی، مؤسسات عرضه‌کننده خدمات در عرصه جلوگیری از خشونت و تأمین هم‌آهنگی میان آن‌ها، بالابردن سطح آگاهی مرد و زن از حقوق و وجایب شرعی و قانونی آن‌ها، فراهم کردن زمینه حفاظت و نگه‌داری مجنی علیه‌های خشونت یا معروض به آن در مرکز حمایتی یا در صورت عدم موجودیت در سایر محلات مصون مربوط نظارت و واریسی از آن، تدویر سمینارها و کنفرانس‌ها جهت بالابردن سطح آگاهی عموم، توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن، حصول اطمینان از تطبیق برنامه‌های آموزشی و ظرفیت کاری اداره‌های غیردولتی و مؤسسات ذی‌ربط» (همان: ماده ۸).

وظایف وزارت ارشاد، حج و اوقاف نیز عبارت است:

«ترتیب برنامه‌های منظم جهت ایراد موعظه‌ها و خطابه‌ها در رابطه به حقوق و وجایب شرعی مردان و زنان و اجرای آن توسط امام جماعت‌ها، خطیب‌ها و واعظان مسجدها و حسینیه‌ها و حصول اطمینان از تطبیق آن - برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها برای امام جماعت، خطیب‌ها و واعظان - توضیح و تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن مستند به احکام شرعی از طریق نشریات مربوط» (همان: ماده ۹).

وزارت‌های معارف و تحصیلات عالی نقش اصلی را در محو فرهنگ خشونت و ایجاد فرهنگ تعامل و گفت‌وگو در خانواده و اجتماع دارند. آموزش و پرورش می‌تواند با برنامه درست و دقیق، ضمن حذف مضامین قهرآمیز و خشونت از مضامین درسی مکاتب و دانش‌گاه‌ها، عوامل و عواقب خشونت‌ها، به‌ویژه خشونت علیه زنان را به دانش‌آموزان و دانش‌جویان آموزش دهند؛ هم‌چنین باید اقدام‌های زیر را اتخاذ نمایند:

گنجاندن موضوعات مربوط به خشونت و عواقب ناشی از آن و چه‌گونه‌گی جلوگیری از خشونت در برنامه درسی و تحصیلی مربوطه - برگزاری سمینارها، کارگاه‌ها و کنفرانس‌ها برای کارکنان، دانش‌آموزان و دانش‌جویان مربوطه - اتخاذ تدابیر لازم به‌منظور جلوگیری از وقوع خشونت در محیط آموزشی و تحصیلی مربوطه - توضیح و

تشریح عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن مستند به احکام شرع و قانون از طریق انتشارات مربوط (همان: ماده ۱۰).

وظایف وزارت اطلاعات و فرهنگ در این باره عبارت است از: تنظیم و انتشار برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در مورد عوامل خشونت و عواقب ناشی از آن - فراهم کردن زمینه برای وزرات‌ها و اداره‌های دولتی و سایر اشخاص جهت پخش انتشار مطالب مربوط به منع خشونت از طریق رسانه‌های تحت اثر - جلوگیری از نشر و پخش برنامه‌های ترویج‌کننده خشونت از طریق رسانه‌ها (همان: ماده ۱۱).

علاوه بر وزارت‌خانه‌های ذکرشده، وزارت‌خانه‌هایی چون وزارت عدلیه، وزارت امور داخله، وزارت صحت و هم‌چنین کمیسیون عالی منع خشونت، نقش بسیار مهمی جهت محو خشونت علیه زنان دارند.

برنامه عمل ملی برای زنان افغانستان در ماه می سال ۲۰۰۸ اتخاذ گردید. تطبیق آن برای تحقق تساوی جنسیت در چهارچوب توافق‌نامه سال ۲۰۰۶ افغانستان به عنوان یک معیار مهم تلقی می‌گردد. استراتژی انکشاف ملی افغانستان، جنسیت را به عنوان یک موضوع چندبُعدی شناخته و سعی می‌نماید تا تساوی بیش‌تر جنسیت را از طریق محو تبعیض ایجاد نماید. کاهش آسیب‌پذیری زنان در برابر خشونت خانوادگی و حیات اجتماعی و دسترسی به‌تر به سیستم عدلی حساس در برابر جنسیت، از جمله اهداف کلیدی استراتژی انکشاف ملی افغانستان می‌باشند.

باین که در قالب مبارزه علیه خشونت زنان، پروژه‌های زیادی در افغانستان اجرا شده و پول‌های زیادی به مصرف رسیده است؛ اما این مبارزه در زنده‌گی اجتماعی زنان اثربخش واقع نشده است. به نظر می‌رسد یکی از علل اساسی بی‌اثربودن این تلاش‌ها، انگیزه تجاری این تحرکات بوده و برخی از پروژه‌ها، که در قالب فعالیت‌های مدنی و بشردوستانه در افغانستان به اجرا درآمده‌اند، با نگاه منفعت‌اندوزی بوده است. طراحان و مجریان این پروژه‌ها با این انگیزه کار را صورت داده‌اند، که از اجرای پروژه، پول به دست آورند. همین عدم اشتراک و یا عدم هم‌خوانی در شعار و هدف باعث شده است، که این پروژه‌ها در راستای کاهش خشونت علیه زنان مؤثر واقع نشود. این در حالی است که محو خشونت علیه زنان در افغانستان باید به عنوان یک ارزش و هنجار تعریف شود و به نفع این هنجار و ارزش تعهد ایجاد شود. تا زمانی که چنین وضعیتی به میان نیاید، مبارزه در راستای محو کاهش خشونت علیه زنان به یک هدف مقدس تبدیل نشود و به آن به چشم یک فعالیت تجاری دیده شود، کاهش خشونت علیه زنان نیز امکان‌پذیر نخواهد بود.

از آن‌جا که جرایم علیه زنان، ابعاد گوناگونی دارد، مقابله با آن را نیز نمی‌توان به ساده‌گی حصول کرد. تجاوزهای جنسی، آزار و اذیت زنان، وابسته‌گی به سنت‌ها و عُرف‌های زن‌ستیزانه، قتل زنان و

خشونت‌های خانه‌گی، مبنایی فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند؛ ازاین‌رو، برای مقابله با این پدیده به منظور دفاع و حمایت از زنان قربانی جرم، نیازمند طرح برنامه‌هایی گسترده، تخصصی و چندجانبه است، تا بتوان به یک سازوکار اصلاحی و ترمیمی در این راستا دست‌یافت. اهمیت تأمل بر این بخش از جرایم ازاین‌رو است که گسترهٔ بزه‌دیده‌گی زنان، بر تمام جامعه تعمیم خواهد یافت. باید درنظر داشت، که زن، یکی از ارکان اصلی خانواده است، که در نظرگاه فرهنگ فرسودهٔ رایج در افغانستان، به دست فراموشی سپرده شده‌اند. زن به عنوان مادر برای فرزندان و به منزلهٔ هم‌سر برای مرد و به مثابهٔ یک شهروند در اجتماع، نقش کلیدی در میزان موفقیت و توسعهٔ کشور دارد؛ بنابراین، مسلم است که آرامش و امنیت وی، بر کیفیت سلامت روحی و روانی تمامی افراد جامعه، تأثیر مستقیم خواهد داشت. قانون منع خشونت علیه زن - در صورت غنی‌بودن در عرصهٔ بزه‌دیده‌شناسی حمایتی زنان - می‌تواند یک منبع راه‌گشا در این مسیر باشد (حق‌جو؛ ۱۳۹۴: ۶/۲۵).

برای مبارزه با خشونت علیه زنان و محو این پدیدهٔ شوم، در ابتدا باید مبارزه با خشونت‌های خانواده‌گی صورت گیرد و نظام خانواده‌گی از حالت مردسالارانهٔ آن بیرون شود و در درون خانواده‌ها جای‌گاه انسانی زنان تثبیت گردد؛ چه دیدگاه خشونت‌آمیز نسبت به زنان در درون خانواده‌ها شکل می‌گیرد و بعد صورت اجتماعی به خورد می‌گیرد؛ در صورتی‌که این پدیده در درون خانواده‌ها از بین برده شود و نگاه مردانه به زنان، تغییر کند، خشونت در جامعه و در فضای بیرون از خانه نیز به صورت چشم‌گیر کاهش خواهد یافت.

خشونت در درون خانواده‌های افغانستان در صورتی از بین خواهد رفت، که در این راستا آگاهی‌دهی درست و لازم صورت گیرد، حقوق زنان در گام اول به خودشان و در گام دوم به مردان فهمانده شود. بسیاری از زنان افغانستان از حقوق‌شان آگاهی ندارند و این امر باعث می‌شود که آن‌ها به تحمل خشونت از سوی مردان تن بدهند. از سوی دیگر قانون منع خشونت علیه زنان باید صورت عملی به خود گیرد و تطبیق شود. تطبیق قانون بالای کسانی که متهم به خشونت علیه زنان شده‌اند، نوعی ترس بازدارنده را در ذهن مردان افغانستان ایجاد خواهد کرد و خشونت علیه زنان را نیز کاهش خواهد داد.

برای این چالش (خشونت علیه زنان) چند راه‌کار به نظر می‌رسد:

نخست، فرهنگ‌سازی؛ باید فرهنگ سنتی و ناپسند مروج در جامعه از بین رفته و فرهنگ درستی در جامعه پیاده شود. محو سنت مردسالاری مهم‌ترین کار در این زمینه می‌باشد؛ دوم، تطبیق قانون؛ باید به صورت کاملاً عادلانه قوانین در تمامی نقاط کشور تطبیق گردد، که نقش اساسی را در این زمینه، نهادهای قضایی و مجریان قانون دارند؛

سوم، پی گیری عاملان؛ عاملان و مرتکبان خشونت‌ها باید مورد پی گرد قانون قرار گرفته و به جزای اعمال شان برسند تا برای سایر افراد عبرت‌انگیز باشد.

۱-۲. ضعف حاکمیت قانون

نظریه حاکمیت قانون یک اصل مهم سیاسی و حقوقی است، که گاهی به مفهوم برابری و مساوات در برابر قانون تعبیر شده است و گاهی با ویژه‌گی‌های عمومیت‌داشتن، مستمر بودن و صراحت در قوانین معرفی شده است؛ اما اگر هردو اندیشه فشرده گردد، می‌توان چنین نتیجه گرفت: مطابق نظریه حکومت قانون، استفاده خودسرانه و مستبدانه از قدرت در تصمیم‌گیری‌های حکومتی مردود است. بر این اساس مسؤولان و مأموران امور دولتی فقط و باید مطابق قانون عمل نمایند و قانون باید متضمن امنیت فردی و اجتماعی افراد جامعه باشد؛ به زبان ساده، حاکمیت قانون، یعنی حاکمیت اراده ملت. جوهر این اصل آن است که حیات اجتماعی انسان‌ها به وسیله قوانین و قواعدی که خود آن‌ها مطرح کرده و ساخته‌اند، بچرخد. مسؤولان دولتی، تنها بر اساس قانون، نه بیرون از آن محدوده، عمل نمایند و از هر عمل خلاف آن جلوگیری کنند، در برابر متخلفان، عدالت حکم فرما گردد. نبود حاکمیت قانون، باعث آشوب و خودسری‌هایی می‌گردد، که جهان مثال‌های آن را بسیار دیده است. کشورهای سومالی و افغانستان در آغاز دهه نود، نمونه‌های بارز عدم حاکمیت قانون را نشان می‌دهد. مسؤولیت دولت، تأمین حاکمیت و اجرای آن بر اساس قانون است و تکلیف شهروندان احترام و رعایت قانون می‌باشد (ملک ستیز؛ ۱۳۸۴: ۸۷).

مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر از کارکرد حمایتی قانون از حقوق انسانی سخن می‌گوید. ماده ۷ به برابری افراد در برابر قانون اشاره دارد. ماده ۱۱ به دادرسی عادلانه برای همه شهروندان و ماده ۱۲ نیز به حمایت قانون از حقوق افراد در برابر هرگونه دخالت خودسرانه می‌پردازد. ماده ۲۸ نیز می‌گوید که هر شخصی حق دارد خواستار برقراری نظم در عرصه اجتماعی و جهانی شود، که حقوق و آزادی‌های یادشده در این سند را تأمین کند. ماده ۲۹ نیز از برخی شاخص‌های این نظم سخن به میان می‌آورد؛ به‌طور کلی حکومت قانون در این سند، به‌ترین و مطمئن‌ترین ابزار حقوقی برای حمایت از حقوق بشر به شمار می‌رود.

مواد ۲، ۴، ۶، ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۵ و ۲۶ میثاق حقوق مدنی و سیاسی بر مفاد متعددی از حکومت قانون تأکید می‌کنند. مقدمه و مقررات لازم اجرای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز از حکومت قانون سخن می‌گویند.

برنامه توسعه ملل متحد در گزارش توسعه انسانی (۱۹۹۲) بایان شاخص‌هایی مانند دادرسی منصفانه و علنی در پرونده‌های کیفری، دستگاه قضایی بی‌طرف مستقل و باکفایت، دسترسی به

مشاوره حقوقی، فراهم کردن امکان تجدید نظر در محکومیت‌های کیفری، تعقیب مقامات حکومتی یا نیروهای پشتیبان حکومت هنگام نقض حقوق و آزادی‌های شهروندان، از حکومت قانون پشتیبانی کرده است.

بند ۱۱ سند نهایی اجلاس سران مجمع عمومی (۲۰۰۵) درباره اصلاحات در ساختار نظام ملل متحد نیز حکومت قانون را در سطح ملی و جهانی برای توسعه پایدار ضروری می‌داند. از اعلامیه هزاره ملل متحد و تأکیدهای دبیر کل سازمان ملل متحد نیز بر تقویت حکومت قانون می‌توان از جای گاه این شاخص در نگاه کارگزاران این نهاد بین‌المللی آگاه شد (دهقان؛ ۱۳۹۴: ۱۲۳).

قانون اساسی جدید به لحاظ ماهوی، منشأ و خاستگاه دموکراتیک دارد و بر این اساس، نهادهای انتخابی و برآمده را از رأی مردم تجویز و تأسیس می‌کند؛ به همین ترتیب به لحاظ صوری بر حقوق و آزادی‌های فردی، تفکیک قوا و صلاحیت‌های ویژه هر یک از نهادهای سیاسی، سلسله‌مراتب هنجارهای حقوقی و نظارت بر نهادهای سیاسی تصریح می‌کند. نگاهی گذرا بر فصول و اصول قانون اساسی، ادعای مذکور را تأیید می‌نماید؛ اما اشکال اساسی در این است که جامعه افغانستان با فرهنگ حاکمیت قانون آشنا نیست و اشخاص با قرار گرفتن در موقعیت‌های مختلف، تصور می‌کنند از همه بندها آزادند و به ملاحظه مقام و موقعیت آن‌هاست، نه آن‌ها در خدمت قانون و به همین ملاحظه، سیاستمداران کشور علاوه بر تصرف در متن قانون، آن را به دل‌خواه خود معنا و تفسیر می‌کنند و آن‌چه خود می‌خواهند، از قانون می‌سازند و به نام قانون می‌بافند و به خورد مردم بیچاره و بدبختی می‌دهند که فقط به فکر جان خود هستند. در تلقی عمومی مردم افغانستان، همین که دولت جان‌شان را نستانند و نان‌شان را نگیرد، به‌ترین و مناسب‌ترین دولت است. هیچ‌گاه انتظار ندارند دولت نسبت به اعمال روا یا ناروا در برابر مردم، پاسخ‌گو باشد و به خاطر کوتاهی در وظایف از مردم معذرت‌خواهی کند و به جبران مافات بیندیشد.

مقاومت جوامع عقب‌مانده یا درحال توسعه و از جمله افغانستان در برابر حاکمیت قانون عوامل مختلف و متنوعی دارد؛ مهم‌ترین این عوامل روابط شخصی، دسترسی نداشتن به نهادها و سازمان‌ها، وجود دولت طبیعی و نظم شکننده‌ی است که فرمان‌روا به خاطر حفظ آن به بذل و بخشش و توزیع رانت و امتیاز روی می‌آورد (Weingast, Barry R. Why Developing Countries Prove So Resistant to the Rule of Law, Decem 2008).

۲-۲. نقض اصول و قواعد حقوق بشردوستانه

در نخستین کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸م) در تهران حقوق بشردوستانه دنباله حقوق بشر قلمداد گردید. مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در قطع‌نامه ۲۶۷۵ در سال ۱۹۷۰ با عنوان «اصول بنیادین مربوط به حمایت از جمعیت غیر نظامی در زمان مخاصمات مسلحانه» رعایت حقوق بنیادین بشر را در زمان مخاصمات مسلحانه الزامی دانست. در اسناد مذکور ضمن تأکید بر پیوند حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، نقض هر یک از قواعد این دو حوزه حقوقی غیر قابل توجیه تلقی شده و بر حمایت از قواعد آن‌ها تأکید گردیده است (نظری؛ ۱۳۸۷: ۸۳).

جنگ‌ها و جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت از جمله نسل‌کشی، نقض قوانین بین‌المللی بشردوستانه از جدی‌ترین موارد نقض حقوق بشر به شمار می‌روند. افشاگری و آگاه‌ساختن جهان و اعتراض به رفتارهای غیرانسانی، اغلب منجر به درخواست برای کمک و گاهی بهبود شرایط می‌شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حفظ صلح کار می‌کند و سایر ملل و معاهدات (ناتو) در هنگام لزوم برای حفاظت از حقوق بشر مداخله می‌کنند.

تاریخ افغانستان گویای جنگ‌های متعدد داخلی میان قبایل، اقوام و گروه‌های ذی‌نفع در این کشور و جنگ‌های خارجی با کشورهای هم‌سایه می‌باشد، که در اثر جنگ‌های افغانستان بسیاری از حقوق بشری افراد مورد تجاوز و نقض صریح قرار گرفته است، که از جمله حقوق بشری که در اثر جنگ‌ها در این کشور نقض گردیده، می‌توان حق حیات، حق آزادی بیان، حق تشکیل اجتماعات، حق شرکت در پروسه‌های سیاسی و ملی، حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن در مناصب سیاسی، حق مالکیت، حق زنده‌گی آب‌رومندان و ... را نام برد؛ اما در بخش رعایت حقوق بشر در افغانستان نه از سوی نهادهای حکومتی و نه هم از مراجع دیگری، کاری بنیادین صورت گرفته است و اساساً اندیشه حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به رسمیت‌شناختن و درج آن در قوانین اساسی، در ابتدای قرن بیستم میلادی بعد از استقلال افغانستان در سال ۱۹۱۹ م به‌وجود آمد، که در نظام‌نامه سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۳ م) افغانستان، حقوق و آزادی‌های اساسی افراد درج گردید، که بعدازآن در قوانین اساسی افغانستان، بعضی از حقوق اساسی اتباع در نظر گرفته شده است و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان نافذ سال ۱۳۸۲ از جمله قوانین اساسی این کشور است، که می‌توان به استناد آن ادعا کرد تمام حقوق و آزادی‌های بشری اتباع را تضمین نموده است؛ اما هنوز هم جنگ در افغانستان جریان دارد و بعضی از حقوق بشری اتباع این کشور برائثر جنگ مورد تجاوز و نقض قرار می‌گیرد.

بیش‌تر از ۴۰ سال در افغانستان جنگ‌های متعدد جریان دارد و هرروز برائثر آن حقوق بشری انسان‌ها نقض می‌گردد، در جریان این جنگ هزاران انسان بی‌گناه افغانی کشته، زخمی، مهاجر و از تمامی حقوق بشری حتا حقوق اولیه طبیعی خویش محروم گردیده‌اند، جنگ در افغانستان چنان تأثیر

گذاشته و در جامعه ریشه گسترانیده است، که می‌توان گفت جنگ و خشونت تقریباً جزئی از هویت افغانستان شده و سؤالی که در ذهن هر افغان وجود دارد، این است که چرا دوران منازعه در افغانستان به پایان نمی‌رسد؟ تبدیل و تغییر رژیم‌ها با ایدئولوژی‌های مختلف از کمونیستی تا اسلامی و از امارتی تا دموکراسی، هیچ‌کدام نتوانستند مشکل ادامه جنگ را در افغانستان حل نمایند.

این که یک بخش از مشکل برمی‌گردد به عوامل خارجی، به جای خود نظریه‌یی است درست؛ ولی زمینه‌ساز مداخلات بیرونی را باید در ساختار و کارکرد داخلی نهادهای جامعه افغانی و نظام سیاسی حاکم در کشور جست‌وجو نماییم. اگر مسأله را بخواهیم تجزیه و تحلیل نماییم و بیش‌تر توسعه دهیم، شاید ده‌ها عامل مختلف را بیابیم، که باعث ادامه بحران در افغانستان شده‌اند. در این‌جا فقط بدیهی‌ترین صورت مسأله‌ها را در نظر می‌گیریم.

رقابت برای به‌دست‌آوردن امتیازها از هر نوع آن، خواسته‌های متضاد و متفاوت و تضاد منافع افراد و گروه‌های موجود در کشور عوامل اصلی ادامه منازعه در کشور هستند. این‌ها هرکدام پدیده‌هایی اند طبیعی و در هر کشور و جامعه‌یی وجود دارند؛ زیرا در دنیای طبیعی همیشه منابع محدود بوده و تقاضای انسان سیری‌ناپذیر و بی‌پایان، از همین‌جا رقابت برای کسب امتیازها شروع می‌شود، تضاد منافع به‌وجود می‌آید و خواسته‌های مختلف و متفاوت مطرح می‌گردند.

عامل دیگر، مشروعیت نظام‌های سیاسی، ظلم و استبداد و ناکارآمدی حکومت‌ها است، که مردم در افغانستان به‌ناچار دست به اقدامات خشونت‌آمیز می‌زنند. حل معضل مشروعیت نظام سیاسی به‌نوبه خود برمی‌گردد به چه‌گونه‌گی برخورد با مسأله اول.

جوامعی که به حقوق انسان‌ها باور دارند، این مسأله را حق طبیعی هر فرد و گروه می‌دانند، که برای رسیدن به خواسته‌های شان تلاش می‌نمایند. در این‌گونه جوامع، نظام سیاسی با به‌وجودآوردن شرایط مطلوب و مهارکردن فرصت‌های مساوی برای همه، اجازه نمی‌دهد که رقابت بین افراد و گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه به نزاع و جنگ شخصی یا گروهی تبدیل گردد و یا مردم برای رهایی از ظلم به‌ناچار به خشونت متوسل شوند.

برای این منظور نظریه‌پردازان مکاتب مطرح اجتماعی - فلسفی، یک سلسله آزادی‌ها و حقوق مشخصی را به افراد و گروه‌ها پیش‌بینی نموده‌اند تا با استفاده آن به تعقیب خواسته‌ها و منافع شان بپردازند و در جامعه با دیگران رقابت نمایند و یا هم خواسته‌های شان را مطرح کنند، که در قالب حقوق و آزادی‌های مدنی - سیاسی و حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بیان شده‌است. بارزترین حقوق و آزادی‌هایی که مربوط حقوق مدنی و سیاسی می‌گردد؛ مانند آزادی تشکیل اجتماعات و گردهمایی‌ها، ایجاد و عضویت در احزاب سیاسی و نهادهای مدنی، آزادی بیان و مطبوعات، حق

اعتراض و تظاهرات صلح آمیز، برابری در برابر قانون و حق دسترسی به محکمه عادلانه برای همه می باشد.

افغانستان از جمله دولت هایی است که معاهدات سال ۱۹۴۹ ژنو را در همان زمان اول، قبول نموده است، معاهدات ژنو، که بعضی ها به نام قانون بین المللی بشردوستانه یاد کرده اند و همین طور پروتوکول های سال ۱۹۷۷ م که پروتوکول اولی به صورت خاص در مورد منازعات مسلحانه بین المللی و پروتوکول دوم درباره حمایت قربانیان جنگ های مسلح داخلی می باشد، تصدیق گردیده است (عشرتی؛ ۱۳۸۶: ۲۹۵).

مواردی که ذکر شد، تنها از آن لحاظ که کرامت انسانی و حقوق طبیعی و یا قراردادی افراد را رعایت کرده باشند، اهمیت ندارند؛ بل که برای ایجاد و حفظ ثبات در جامعه ضرور و حتمی هستند، تا افراد و گروه ها از همین مجراها خواسته های شان را مطرح کنند و برای تحقق آن تلاش نمایند، که در نتیجه مطرح شدن منافع و خواسته های مختلف از سوی اقشار مختلف در جامعه، حالت میانی و تعادل به وجود می آید. تحقق حالت فوق در به ترین وجه نسبی آن، تنها در نظام هایی که بر اساس اصول دموکراسی، آزادی و برابری استوار اند، به وجود می آید. حقوق بشر تنها مجموعه یی از منشور، میثاق و اعلامیه های آرمانی نیستند، که حقوق طبیعی و یا قراردادی انسان ها را محافظت و ترویج می کنند؛ بل که در کم ترین حد آن به ترین ابزارهایی اند برای ایجاد یک جامعه باثبات و صلح گرا.

تیوری کارکردی - سودمندی^۱ حقوق بشر یکی از سه تیوری مهم بیان کننده منشأ و فلسفه حقوق بشر می باشد، این تیوری ترویج و تحفظ حقوق بشر را عامل مهم در کاهش و از بین بردن منازعات اجتماعی و آوردن ثبات می داند؛ همچنین در دیباچه اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، که اگر انسان ها، برای رهایی از استبداد و ظلم، به عنوان آخرین مرجع به خشونت متوسل نشوند، باید حقوق بشر توسط قانون محافظت شود. اولویت دادن به حقوق مدنی و سیاسی شهروندان به معنای کم اهمیت بودن حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان ها نیست. مطالعات نشان داده است که دموکراسی هایی که درآمد سرانه در آن بالای ۲۷۰۰ دالر است، کمتر در معرض خشونت قرار دارند؛ همین مطالعات نشان می دهند که تخلفات انتخاباتی در کشورهای با درآمد سرانه پایین ۲۷۰۰ دالر، بیش تر است.

اما در جوامعی که حقوق بشری افراد، مخصوصاً حقوق مدنی و سیاسی شهروندان به آنان داده نمی شود و یا از این حقوق محافظت صورت نمی گیرد، افراد و گروه ها در این جوامع برای رهایی از ظلم و استبداد و یا برای دستیابی به عدالت و کرامت انسانی و یا برای رسیدن به حقوق شان ناگزیر

¹ Instrumental

متوسل می‌شوند به راه‌های خشونت‌آمیز، در این گونه جوامع که افغانستان یکی از نمونه‌های آن است. به‌جای پذیرش نظریات، منافع و خواسته‌های مختلف در کل حقوق بشری افراد، تلاش می‌شود که خواسته‌ها و منافع گوناگون اقشار جامعه را انکار و یا سرکوب نمایند، که به این منظور از ترفندهای مختلف، از جمله از مفهوم‌هایی؛ چون ایدئولوژی، منافع و وحدت ملی بیش‌ترین سوء استفاده صورت می‌گیرد. واضح است که انکار حقوق انسان‌ها و هویت‌ها، منافع و خواسته‌ای مختلف و یا سرکوب آنان، خواسته‌های مردم را از بین نمی‌برد؛ بل که مردم را به‌سوی افراطی‌تر شدن بیش‌تر سوق می‌دهد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین ابعاد نقض حقوق بشر را می‌توان درباره حقوق زنان و حقوق کودکان مشاهده کرد. نقض حقوق بشر یکی از دردناک‌ترین چالش‌های اجتماعی در افغانستان در طول چهل سال اخیر بوده است. حاکمیت قانون در افغانستان یک مسأله جدید و بدیعی است، که به دنبال تحولات بنیادی آغاز دهه ۱۳۸۰ مطرح شده است. نگاهی به تاریخ قانون‌گذاری در افغانستان به‌خوبی نشان می‌دهد که قوانین، ساخته دست‌گاه حکومت بودند و رد پای از نقش و رأی مردم در آن دیده نمی‌شود. در شرایط کنونی با شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی بعد از تصویب قانون اساسی جدید، حاکمیت قانون با ترتیبات شکلی و ماهوی قابل تصور و دفاع است؛ اما با واقعیت‌های جامعه فاصله زیادی دارد و معمولاً در عمل کم‌تر شاهد حاکمیت قانون توسط دولت‌مردان و زورگویان هستیم.

جنگ نیز یکی از عمده‌ترین عامل نقض حقوق بشر بوده و باعث نقض حقوق بشری از جمله از بین رفتن انسان‌ها، سلب آرامش و آسایش روحی - روانی افراد، گسترش فقر و بیکاری، افزایش خشونت‌های خانواده‌گی، برجسته‌شدن تبعیض‌ها، افزایش بی‌سوادی، افزایش مهاجرت‌ها، برهم‌خوردن ساختارهای منظم اجتماعی، جراحت و معلولیت‌های جنگی و ازدست‌دادن دست‌وپا و مانند آن‌ها، خرابی و ویرانی سرزمین‌های آباد، خسارت‌های جانی و ازدست‌دادن بسته‌گان و آشنایان، خسارت‌های مالی، دلت و خواری و تحقیر شخصیت‌ها و انسان‌ها، افزایش سختی‌ها و دشواری‌ها در تهیه غذا و آب و امنیت و رفاه، کم‌بود محصولات کشاورزی و دامی به جهت آسیب‌های جدی به زمین‌ها و دام و افزایش گرسنگی و خطر قحطی که از جمله حقوق بشری انسان‌ها می‌باشند، می‌شود.

می‌توان گفت که ختم جنگ باعث بهبود وضعیت حقوق بشر در افغانستان خواهد شد؛ هرچند نه به‌صورت کامل، اما حقوقی که بر اثر جنگ و خشونت‌های مسلحانه نقض می‌شوند، با ختم جنگ و پیوستن گروه‌های ذی‌دخل در جنگ به پروسه صلح، دیگر نقض نخواهد شد.

سرچشمه‌ها

الف) کتاب‌ها

۱. عشرتی، عبدالاحد. (۱۳۸۶). **جنایت علیه بشریت و محکمه بین‌المللی جنایی**. پیشاور: مؤسسه انتشارات خاور.
۲. ملک، ستیز. (۱۳۸۴). **تفسیرنامه واژه‌های اعلامیه جهانی حقوق بشر**. کابل: میوند.

ب) مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها

۳. حقجو، روح‌الله. (۱۳۹۴/۶/۲۵). «نگاهی به حمایت از زنان قربانی جرایم در قانون منع خشونت علیه زن». بخش اول. سایت کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۴. دهقان، محمد صادق. (۱۳۹۴). «دولت صالح یا صلاحیت دولت در افغانستان». رساله دکتری حقوق بین‌الملل. تهران: دانش‌کده حقوق دانش‌گاه شهید بهشتی
۵. سمر، سیما. (۱۳۹۴). «حقوق بشر چالش‌ها و راه‌کارها». روزنامه ۸ صبح، شنبه ۲۱ قوس.
۶. فیض، حسن علی. (۱۳۹۴/۹/۲۱). «تعهدات حقوق بشری افغانستان از شعار تا عمل». روزنامه ۸ صبح.
۷. نظری، مجید. (۱۳۸۷). «مصونیت دولت و نقض حقوق بشر». پایان‌نامه ارشد حقوق بین‌الملل. تهران: دانش‌گاه پیام نور مرکز.

ج) قوانین ملی و اسناد بین‌المللی

۸. منشور سازمان ملل متحد، مصوب ۱۹۴۵.
۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان. منتشره جریده رسمی. شماره ۸۱۸. سال ۱۳۸۲.
۱۰. قانون منع خشونت علیه زن افغانستان. مصوب سال ۱۳۸۸.
۱۱. کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹).

د) منابع انگلیسی

12. Barfield, Tomas. (2010). **Afghanistan: A Cultural and Political History**. Princeton University press. newjersey.
13. Noori, Obaid Khan. (2015). **Democracy in Afghanistan Challenges and Opportunities**. Afghanistan: Ministry of Foreign Affairs of Afghanistan. Kabul.